

صفحات ۱۳۸ - ۱۲۳

مبانی اخلاقی - روانشناختی ضرورت جرم‌انگاری جرایم دولتی با تأکید بر مدل‌های حکومتی

معاذ عبدالهی^۱

سید محمود میرخلیلی^۲

چکیده

در عالم هستی عشق به قدرت، رقابت و تنفر وجود دارد و از مشاهده رنج دیگران لذت زیادی به ناهلان دست می‌دهد. زمانیکه پیامبران الهی درصدد اصلاح مردم و ایجاد صلح و آشتی و هدایت آنها گام برمی‌داشتند، همواره مورد تنفر عده زیادی از مردمان آن زمان بودند. زیرا برخلاف امیال ظاهری و معمول آن جامعه ندای الهی سر می‌دادند. در این خصوص، یکی از مسائلی که همواره مورد مناقشه میان ملت و دولت بوده است و بر سلامت اخلاقی، روانی، جسمانی، اجتماعی و فردی شهروندان تأثیر داشته است، جرایم دولتی می‌باشد. این رفتارها را هیچ مرجع، نهاد و یا قانونی در حوزه منطقه ممنوعه رفتاری قرار نداده و مسئولیتی برای دولت‌ها علی‌الخصوص از نوع کیفری آن قائل نشده است. مقاله حاضر در پی آن است ضرورت جرم‌انگاری جرایم دولتی را از منظر مبانی اخلاقی^۱ روان‌شناختی تحلیل و اثبات نماید.

واژگان کلیدی

مبانی اخلاقی، مبانی روان‌شناختی، جرم‌انگاری، جرایم دولتی، مدل‌های حکومتی.

۱. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تهران (پردیس فارابی).

Email: maaz_abdollahi@yahoo.com

۲. دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران (پردیس فارابی)، (نویسنده مسئول).

Email: mirkhalili@ut.ac.ir

پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۶/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۷

طرح مسأله

با نگاهی به گذشته مبرهن است که تقریباً در همه جوامع روستایی کارهای سخت بر دوش زنان سنگینی کرده و این به دلیل آن بوده است که زنان از مردان لایق‌تر هستند، بلکه صرفاً برای این بوده است که آن‌ها دارای قدرت کمتری بوده و بنابراین کمتر شایستگی داشته‌اند. در جوامع شهری نیز به شیوه‌ای نوین و در قالب‌های گوناگون این بردگی ادامه داشته است. در اعصار گذشته، قدرت برای این منظور به کار برده شده تا به ناحق سهم بیشتری به صاحبان زور داده شود و سختی و بدبختی برای ضعفا باقی بماند. رقابت نیز به همین اندازه مصیبت بار بوده است. رقابت در سطح پایین یعنی رقابت میان افراد برای به دست آوردن ثروت و مقام اجتماعی مورد نظر ما نیست، بلکه بیشتر رقابتی که میان گروه‌های سازمان یافته مولد جنگ محسوب می‌شوند مورد توجه ما است. این وضعیت و جدال میان اقویا و ضعفا همواره در طول تاریخ برای وجدان آگاه بشری آزاردهنده بوده است. حالتی که امروزه به عنوان جرایم دولتی شناخته شده است. جرم دولتی؛ رفتارهای غیرقانونی و ناعادلانه هستند که دولت به مفهوم عام آن (حکومت) علیه شهروندان خود و یا دیگر ملت‌ها خارج از مرزهای خود، مرتکب خواهد شد و تا زمان نگارش این مقاله در هیچ کشور و مرجع و نهادی مجازتی برای این جرایم پیش‌بینی نگردیده است. اما در خصوص کثرت و قلت این رفتارها بطور قطع نوع حکومت و نظام سیاسی حاکم بر جامعه تأثیرگذار خواهد بود. بدین معنا که به طور مثال یک حکومت توتالیتر که بر مبنای جمعگرایی سیاسی بنا نهاده شده بیش از یک حکومت لیبرال که مبنای آن فردگرایی است، مرتکب اعمال ضد حقوق بشری علیه افراد خواهد شد. زیرا یک حکومت جمعگرا از ابتدا بر پایه گستردگی اختیارات دولت و سلطه مطلق بر شهروندان بنیان نهاده شده، اما یک نظام فردگرا به واسطه بدبینی که به قدرت دارد از بدو تأسیس در پی محدود نمودن اختیارات دولت می‌باشد. در خصوص موضوع مقاله باید گفت تاکنون هیچ نوشته داخلی یا خارجی در این زمینه نگاشته نشده و مقاله حاضر تا لحظه نگارش این متن، اولین متن علمی است که در این زمینه به رشته تحریر درآمده است. با این توضیح و نگاه به انواع مبنای تئوریک که استلزام جرم‌انگاری رفتارهای دولتی را اثبات می‌نماید، مانند مبنای فلسفی، سیاسی، حقوقی، روان‌شناختی و... در این مقاله سعی بر آن است که مبنای اخلاقی - روان‌شناختی جرم‌انگاری این رفتارها را به واسطه تأثیر عینی و شدید آنها بر سلامت روانی، اجتماعی و فردی جامعه مانند حس ناامنی، حس انتقام‌جویی، احساس بی‌عدالتی، خشم و نفرت و... مورد بررسی قرار دهیم. بر همین اساس، ابتدا به طور مختصر مفهوم جرم دولتی و انواع مدل‌های حکومتی؛ جهت تفهیم بهتر مطالب شرح داده خواهد شد و سپس به اصل موضوع یعنی واکاوی مبنای اخلاقی - روان‌شناختی ضرورت جرم‌انگاری جرایم دولتی خواهیم پرداخت.

۱- جرم دولتی و انواع مدل‌های حکومتی

برای بیشتر جرم‌شناسان کلاسیک معنای واژه جرم ساده است: جرم به معنای قتل، تجاوزجنسی، دزدی، شیادی و کلاهبرداری، توزیع مواد مخدر و مواردی از این قبیل است. اما بیشتر جرم‌شناسان ممکن است تعریف گسترده‌تری از جرم داشته باشند و آن را بعنوان "هر عملی که ناقض قوانین است" تعریف کنند. در ادبیات جرم‌شناسی بیشتر مطالعات بر روی جرایم خیابانی معمول متمرکز بوده است. برای جرم‌شناسان انتقادی که جرائم دولتی را بررسی می‌کنند، معنای جرم کمی پیچیده‌تر است. برای برخی از این جرم‌شناسان جرائم دولتی شرارت‌هایی مانند جرائم جنگی، ژنوساید و تروریسم است. برای برخی دیگر از این جرم‌شناسان هر عمل دولتی که در سطح ملی و بین‌المللی ارتکاب می‌یابد - از جمله نقض قوانین و مقررات و یا نقض معاهدات دو جانبه و چند جانبه، یا هر عمل دولتی که قوانین ملی و بین‌المللی را نقض نموده است (حتی اگر این نقض قوانین واکنش قانونی به دنبال نداشته باشد) - جرم دولتی محسوب می‌شود. در نهایت برخی دیگر استدلال می‌کنند که جرم دولتی در بردارنده تمامی آسیب‌ها و زیان‌های اجتماعی است که از فرآیندهای متقاطع حاکمیت و انباشت سرمایه ناشی می‌شوند. (Chambliss, 2010) با وجود عناوین مختلف چون جرم سیاسی، جرم حکومتی و جرائم سازمان‌یافته دولتی؛ غالب اندیشمندان فعال در این حوزه به اتفاق اعتقاد دارند که جرائم دولتی اقدامات غیرقانونی، ضداجتماعی و ظالمانه‌ای هستند که به نفع دولت‌ها یا نهادهای دولتی و نه برای سود و نفع فردی ارتکاب می‌یابند. دو ویژگی بسیار مهم جرائم دولتی از نظر محققان جرم‌شناسی "بعد سازمانی جرائم" و "ماهیت سیاسی" آنهاست. چمبلیس استدلال می‌کند که دومین ویژگی (ماهیت سیاسی) عنصر متمایز جرائم دولتی است که آن را از سایر اشکال جرائم سازمانی (از قبیل جرائم شرکتی) متمایز می‌سازد.

جهت طبقه‌بندی حکومت‌ها همواره تلاش‌هایی صورت گرفته و تقسیم‌بندی‌های گوناگونی در این خصوص بر اساس معیارهای متفاوت ارائه گردیده است و در بسیاری از نوشته‌ها پژوهشگران سیاسی مدل‌های حکومتی را به‌مثابه اشکال دولت طبقه‌بندی نموده‌اند که به عقیده برخی این طبقه‌بندی نادرست است چرا که ماهیت همه دولت‌ها یکسان است و همه آنها دارای عناصر بنیادی مردم، سرزمین، حکومت و حاکمیت هستند. تفاوت عده جمعیت و وسعت سرزمین در موقعیت دولتمداری تفاوتی بوجود نمی‌آورد. گاه میان شهر-دولت، دولت ملی و امپراتوری جهانی تفاوت گذاشته‌اند. اما در علم سیاست این تفاوت‌گذاری ارزشی ندارد. زیرا طبقه‌بندی دولت‌ها بر اساس سرزمین و مردم یک توصیف تاریخی محض و سفسطه‌ای از زمان ارسطوست که میان دولت و حکومت تفاوتی دیده نمی‌شد. طبقه‌بندی دولت‌ها بر پایه حاکمیت نیز ناممکن است. همه دولت‌ها حاکمیت دارند و بطور برابر حکمران هستند و طبقه‌بندی برابرها غیرمنطقی

است. اما سازمان دولت‌ها فرق می‌کند. سازمان دولت، حکومت آن است و با حکومت است که دولت هدف‌های خود را تدوین، بیان و متحقق می‌کند. هدف همه دولت‌ها امروزه یکسان است و آن رفاه مردم است و شکل حکومت بیانگر و نمایانگر شیوه تحقق هدف دولت است. این وضعیت، مسئله تعیین جایگاه اقتدار قانونی را مطرح می‌کند: اقتدار قانونی دولت به چه کسی واگذار شده، تا چه حد از آن استفاده عملی می‌شود، در استفاده از آن چه ابزارها یا ارگان‌هایی کاربرد دارند و این ارگان‌ها در اجرای کار ویژه خود از چه قواعد و روش‌هایی پیروی می‌کنند. این تفاوت‌هاست که از این دولت به آن دولت متفاوت است و تغییر می‌کند (عالم؛ ۱۳۷۶، ۲۳). بنابراین، شکل حکومت پایه واقعی طبقه‌بندی آن است. تقسیم‌بندی شیوه تحقق اهداف دولت‌ها در دنیای کنونی و نظام سیاسی جوامع در حد وسیع و فراگیری امروزه، یا فردگراست یا جمعگرا و یا ترکیبی از هر دو مدل می‌باشد. فردگرایی؛ مفهومی اخلاقی، اجتماعی، روانشناسی و سیاسی است که در تضاد با مفهوم جمعگرایی تجلی می‌یابد. فردگرایی به این معناست که جامعه بر محور اصلی فرد و نه جامعه می‌چرخد و بر اهمیت فرد و استقلال و آزادی او در مقابل محیط جمعی تاکید دارد. اما جمعگرایی اصطلاحی است که بر نوع تعامل رفتاری بین افراد، گروه‌ها و یا اقوام مختلف اطلاق می‌شود که بر رفتار گروهی و تعامل گروهی استوار می‌شود. جمعگرایی نقطه مقابل فردگرایی می‌باشد و بر جامعه و گروه متمرکز می‌شود. در حالیکه فردگرایی بر فرد و خواسته‌های شخصی او استوار است. جمعگرایی بر اساس همین گروه‌ها بودن، خواستار کسب هویت از جمع و رفتار طبق الگوهای از پیش تعیین شده جمعی است و خودانگاشت‌های گروهی، خودانگاشت‌های فردی اعضا را به وجود می‌آورد (آریلاستر؛ ۱۳۹۱، ۶۷). پیروان این نظریه در انتقاد از مبانی حقوق فردی توافق دارند و هدف قواعد حقوق را تأمین سعادت اجتماع و ایجاد نظم در زندگی مشترک افراد می‌دانند. به نظر این گروه، حقوق محصول زندگی اجتماعی فرد است؛ یعنی به خاطر حفظ نظم و عدالت در روابط اجتماعی است که وجود این قواعد ضرورت پیدا می‌کند. پس اگر حقوق فقط به زندگی و تأمین آزادی فرد توجه داشته باشد و نیازمندی‌های زندگی مشترک او را با دیگران فراموش کند، چگونه می‌توان ادعا کرد که به هدف نهایی خود رسیده است؟

۲- واکاوی مبانی اخلاقی - روان‌شناختی

زمانیکه افراد بشر اندک بودند و سازمان‌های اجتماعی هنوز شکل نیافته بود، گرسنگی و خطر حیوانات وحشی وجود داشت، ولی وقتی مردم به حزم و دوراندیشی عادت کردند خوشبختی آنها در این بود که گرسنگی و ترس از حیوانات وحشی وجود نداشته باشد. وقتی اجتماع بیشتر سر و سامان گرفت فرصت‌های مناسب برای حصول خوشبختی‌های ناشی از غفلت برای اکثریت به تدریج کاهش پیدا کرد. به نظر نمی‌رسد که میزان بدبختی بشر در دوران گذشته بیشتر از آن

باشد که در یک قرن اخیر انسان دچار آن بوده است (راسل؛ ۱۳۴۹، ۶۶). مبارزه نازی‌ها برای قلع و قمع یهودیان، از بین رفتن میلیون‌ها دهقان روسی در اثر گرسنگی، تصفیه بزرگ و اردوگاه‌های کار اجباری، جنگ‌های جهانی اول و دوم، نسل‌زدایی کردها در عراق و ترکیه، کشتار آرامنه در سال ۱۹۱۵ توسط ترکیه، جنایات رواندا، یوگسلاوی، همه و همه در کمتر از یک قرن به وقوع پیوسته و مثل اینکه اینها کافی نبوده، چون در چند سال گذشته همان روش را در چین ادامه دادند. مشکل بتوان ادعا کرد که ملل غربی می‌توانند این وضع را اصلاح و خوشبختی مردم را بیشتر کنند، برای اینکه خطر جنگ به وسیله بمب‌های اتمی و هیدروژنی و انواع جدید بی‌رحمی در اردوگاه‌های کار و زندان‌های مدرن همیشه بالای سر آنها وجود دارد. این گونه ملاحظات، به کار بردن اخلاق را در سیاست چنان مشکل ساخته است که تقریباً گاهی بیهوده به نظر می‌رسد، ولی برای اولین بار در تاریخ بشری به لحظه‌ای رسیده‌ایم که تنها شرط بقاء بشر این است که یاد بگیرد چگونه تحت تعلیم مسائل اخلاقی قرار گیرد. اگر ما به تمایلات و شهوات خانمان برانداز اجازه دهیم که قلمرو خود را گسترش دهند مهارت روز افزون ما مصیبت و نکبت به بار خواهد آورد. پس ما باید امیدوار باشیم و با اعتقاد کاملی که در خود انسان است باید بیندیشیم که حتی در لبه پرتگاه، بدبختی و بلا را هم می‌توان لحظه‌ای تحمل کرد و به خاطر آورد که شاید فراهم کردن زندگی بهتر حتی برای آنهایی که مورد تنفر ما هستند اگر ماحصلش ادامه وجود بشریت باشد، بهای گرانی نیست. تعداد کسانی که از خطاهای روزگار خرسند می‌شوند بسیار کم است. صحیح است که در میان این عده کم، قدرتمندانی هم یافت می‌شوند، ولی قدرت آنها بیشتر معلول جهالت و آلت فعل شدن مردم است. در صورتی که قبول کنیم امیال و هوس‌های ما غیرقابل اصلاح و تغییرناپذیر هستند باید بگوییم این هوش و ذکاوت ما است که این وضع کنونی و مخاطره‌آمیز را برای جهانیان به وجود آورده است. ولی هوس‌های ما تغییرناپذیر نیستند (آربلاستر؛ پیشین، ۷۱). برای تغییر و تلطیف این امیال، مهارت و کاردانی زیادی لازم نیست در حالیکه برای تغییر شکل دادن عناصر، ما احتیاج به مهارت زیادتری داریم. ما نمی‌توانیم به خودمان بقبولانیم انسانی که در بعضی کارهای خیلی مشکل استاد است در این موضوع چنان حماقتی به خرج دهد که او را به عذاب و هلاکت سوق دهد. زمان ما زمان تاریکی است ولی شاید همین ترس و واهمه که از این تاریکی به ما الهام می‌شود ممکن است منع عقل و خرد برای ما باشد. اگر چنین باشد انسان در سال‌های خطرناک آتیه هرگز تسلیم یأس نشده و امید به زندگی بهتری را در آینده بیش از گذشته در خود زنده نگه خواهد داشت و این امر غیرممکن نیست بلکه به شرطی که مردم آن را انتخاب کنند، انجام پذیر است.

آرمان یا انگیزه، محرک کلیه فعالیت‌های انسان محسوب می‌شود. بعضی از مریبان اخلاق، تئوری سراپا سفسطه‌آمیزی اظهار کرده‌اند دایر بر این که به خاطر وظیفه و اصول اخلاقی می-

توان در مقابل امیال مقاومت نمود. منظور ما از سفسطه آمیز بودن این نیست که هیچ کس از روی حس وظیفه‌شناسی خدمت نمی‌کند بلکه از آن جهت است که وظیفه، تسلط و نفوذی بر وی ندارد مگر او خود وظیفه‌شناس باشد. اگر خواسته باشید بدانید مردم چه می‌کنند باید نه تنها به اوضاع مادی آنان توجه داشته باشید بلکه باید متوجه تمایلات و آرزوهای آنان نیز باشید، به علاوه نیروهای مربوط به این تمایلات را هم از نظر دور ندارید. آرمان‌هایی هستند که با وجود قدرت زیاد به طور کلی فاقد اهمیت سیاسی می‌باشند. اکثریت مردم در طی مراحل حیات آرزوی ازدواج دارند و اصولاً بدون دخالت در فعالیت‌های سیاسی می‌توانند به این آرزو جامه عمل ببوشانند. آرمان‌ها از نظر اهمیت سیاسی به دو دسته ابتدایی و ثانوی تقسیم می‌شود. دسته ابتدایی متضمن ضروریات و احتیاجات حیاتی از قبیل خوراک، پوشاک و مسکن می‌باشند. در مواقعی که این ضروریات کمیاب گردد در آن صورت برای تلاش و شدت عمل انسان به خاطر تأمین آن‌ها نمی‌توان حدی قائل شد. پراکنده شدن تدریجی قبایل ژرمن از مناطق جنوبی روسیه به انگلستان و از آنجا به سانفرانسیسکو نیز علل و انگیزه‌های دسته اول می‌باشد. بدون شک آرزوی دسترسی به مواد غذایی چه در گذشته و چه در حال یکی از علل عمده وقایع مهم سیاسی محسوب می‌گردد. اما انسان از یک جهت بسیار عمده از سایر حیوانات متمایز است و آن همان امیال بیکران و نامحدودی است که هیچ‌گاه نتوانسته است وی را کاملاً راضی نماید. مار «بوا» با بلعیدن طعمه کافی به خواب می‌رود و تا فرا رسیدن نوبت دیگر غذا بیدار نمی‌شود اما انسان از لحاظ نیازمندی‌های عمده زندگی چنین نیست (راسل؛ پیشین، ۱۰۳). این امیال که همانا دسته دوم و تأثیرگذار در مسائل سیاسی و حکومتی هستند و ذیل عنوان مبانی روانشناختی ما از آن بحث می‌کنیم و به طرز شگفت‌آوری در سلامت اخلاقی و روانی انسان‌ها مؤثر است، به شرح ذیل می‌باشد:

۲-۱) حس مال‌اندوزی

حس مال‌اندوزی عبارت است از «آرزوی تملک و گردآوری اموال هر قدر که ممکن باشد و آن انگیزه‌ای است که گمان می‌کنم در اثر بیم توأم با حس احتیاج به وجود می‌آید. زمانی به دو دختر از اهالی استونی که در حادثه خشکسالی از خطر گرسنگی و مرگ رهایی یافته و جان سالم به در برده بودند، مساعدت کردم، این دو با خانواده من زندگی می‌کردند و از آن جهت غذای مکفی داشتند ولی پیوسته اوقات فراغت خود را صرف دزدیدن سیب‌زمینی از مزارع مجاور می‌نمودند. راکفلر که در کودکی با فقر و تهیدستی می‌زیست مرحله جوانی را با وضعی مشابه آن دو دختر گذرانید. شیوخ قبایل عرب نیز در حالی که بر صندلی‌های ابریشم از نوع بیزانین تکیه کرده بودند هیچ‌گاه منظره صحاری را فراموش ننموده و همیشه برای اندوختن ثروت بیش از رفع احتیاجات جسمی، جدیت می‌نمودند» (Rose; 2001, 29). و لیکن تحلیل روانی حس مال-

اندوزی هر چه که باشد، هیچکس نمی‌تواند انکار نماید که حس مزبور یکی از انگیزه‌های بزرگ و نیرومند محسوب می‌گردد. با این همه شما هر اندازه مال بیندوید باز هم در فکر افزودن آن خواهید بود، سیری رؤیایی است که همواره شما را اغفال می‌کند.

۲-۲) حس رقابت

حس مال‌اندوزی اگرچه علت عمده سیستم سرمایه‌داری است، مع‌الوصف جزو نیرومندترین انگیزه‌هایی که بتواند خطرات گرسنگی را برطرف سازد محسوب نمی‌شود. رقابت، انگیزه‌ای کاملاً قوی‌تر است. نظایر این گونه حوادث نیز در اروپای نوین اتفاق می‌افتد. زمانی که دولت انگلیس از روی عدم فراست از قیصر آلمان دعوت نمود تا در مراسم رژه‌ای که در «اسپیت‌هد»^۱ اجرا می‌شد حاضر شود، اندیشه‌ای به خاطر نامبرده راه یافت که درست عکس آنچه که ما گمان می‌کردیم، بود. آنچه که قیصر با خود اندیشید چنین بود: «من نیز باید مانند مادر بزرگ خود نیروی دریایی بزرگی تشکیل بدهم» و تمام بدبختی‌ها و مصائب بعدی ما از این فکر سرچشمه گرفت. اگر همیشه حس اندوختن مال از حس رقابت قوی‌تر می‌بود در آن صورت جهان بیش از پیش از نعمت و خوشی برخوردار می‌گشت و لیکن در حقیقت بسیاری از مردم حتی حاضرند با اشتیاق به استقبال فقر و گرسنگی بروند در صورتی که از این رهگذر بتوانند رقیبان خود را کاملاً از پا در آورند. از این جا است که پایه وضع مالیات به صورت فعلی گذاشته می‌شود (Haslman; 2011, 31). ناگفته نماند بر این نظر انتقاد است که همان حس مال‌اندوزی و طمع مادیات خود زمینه‌ساز بسیاری از جنگ و خونریزی‌ها بوده و احتمالاً خواهد بود.

۲-۳) غرور و خودبینی

خودبینی و غرور انگیزه بسیار نیرومندی است. آنان که با کودکان سروکار دارند به خوبی می‌دانند که اطفال پیوسته حرکات ناموزون و شیطنت‌آمیز از خود بروز می‌دهند و می‌گویند «به من نگاه کن». «به من نگاه کن» یکی از اساسی‌ترین آرمان‌های قلبی انسان است. این حالت می‌تواند به اشکال گوناگون از لودگی و مسخرگی گرفته تا شهرت بعد از مرگ آشکار شود. وقتی یکی از کشیشیان از شاهزاده تجددطلب ایتالیایی که در بستر مرگ خفته بود، پرسید که آیا گمان می‌کنی معصیتی از شما سر زده باشد تا در این صورت نیازمند توبه باشی؟ شاهزاده در پاسخ او گفت آری. یک بار مرتکب گناه شده‌ام و آن موقعی بود که امپراتور و پاپ به ملاقات من آمده بودند و من آنان را برای مشاهده و دیدن مناظر بر فراز کاخ هدایت نمودم و لیکن از این فرصت غفلت نمودم که آنها را از فراز بام به پایین پرتاب کنم و اگر چنین کرده بودم شهرت ابدی و جاویدان نصیبم می‌گشت. یکی از معایب غرور و خودبینی آن است که به هر نحو آن را تربیت

۱. Spithead ناحیه‌ای دریایی در همپشایر انگلستان

کنند، توسعه می‌یابد. به عبارت دیگر هر اندازه بیشتر درباره آن گفتگو کنید بیشتر نیاز به صحبت کردن در مورد آن پیدا می‌کنید. قاتل محکومی که به او اجازه داده‌اند تا جریان محاکمه خود را در مطبوعات مطالعه کند، با مطالعه خلاف آن در روزنامه دیگر مسلماً آزرده خاطر خواهد گشت. او با مطالعه اخبار ناقص و خلاف واقع جرایم بیش از پیش مشوش و ناراحت می‌گردد. شخصیت‌های سیاسی و ادبی نیز با همین کیفیات مواجه هستند. یعنی هرچه بر میزان شهرت آنان افزوده شود به همان اندازه نیز نمایندگی‌های مطبوعات که اخبار مربوط را به نظر آنان می‌رسانند برای جلب رضایت آنان دچار زحمت می‌شوند (Rose; op.cit, 43). مبالغه درباره نفوذ غرور و خودبینی در کلیه مراحل زندگی انسان، از کودک سه ساله گرفته تا فرد مقتدری که در اثر مخالفت او جهان از ترس خود می‌لرزد، به ندرت امکان دارد. بشر حتی با نسبت دادن آرمان‌های مشابه به خداوند یگانه که انسان گمان می‌کند او مشتاق پرستش و ستایش دائم است به شرارت و ناسپاسی مبادرت ورزیده است.

۲-۴) عشق به قدرت

با اینکه انگیزه‌هایی که مورد بررسی قرار گرفت دارای قدرت و نفوذ زیادی می‌باشند ولی انگیزه دیگری نیز وجود دارد که از لحاظ نفوذ بر همه برتری دارد و آن عشق به قدرت است. قدرت‌طلبی دقیقاً شبیه کبر و غرور است. ولی در عین حال خود آن نیست. آنچه که برای ارضای انگیزه غرور لازم است افتخار می‌باشد و کسب افتخار بدون قدرت آسان است. ستارگان سینما کسانی هستند که از افتخار و شهرت کامل در ایالات متحده برخوردار می‌باشند و لیکن انجمن فعالیت‌های ضدآمریکایی در وقت مقتضی مطمئن باشد می‌تواند، از آنان سلب افتخار و شهرت می‌نماید. در انگلستان افتخار و جلال پادشاه بیش از نخست‌وزیر است در حالی که قدرت نخست‌وزیر بیش از او می‌باشد. بسیاری از مردم شهرت را بر قدرت رجحان می‌دهند. در سال ۱۸۱۴ هنگامی که بلوخر^۱ کاخ‌های ناپلئون را بازدید می‌نمود گفت «آیا این شخص دیوانه نیست که با آن همه تجملات و کاخ‌های مجلل باز به دنبال مسکو رفته است؟» (Klein; 2017, 55) ناپلئون که مسلماً خالی از کبر و غرور نبوده است در صورت انتخاب، قدرت را بر شهرت ترجیح می‌داد. به عقیده بلوخر این طرز انتخاب احمقانه بوده است. قدرت هم مانند غرور حد و اندازه‌ای ندارد و اندک نقصان در قدرت مطلقه عدم رضایت آن را فرآهم می‌نماید و این مخصوصاً نقص افراد نیرومند است که اثر سببی قدرت‌خواهی را، با وجود کثرت وقوع بی‌تناسب می‌پندارد در حالی که در زندگی شخصیت‌های مهم به حق قویترین انگیزه محسوب می‌شود.

۱- Blucher - پروسی بود. در مبارزاتی که در سال ۱۸۱۳ علیه ناپلئون آغاز شد به عنوان سرفرماندهی ارتش پروس در آن شرکت داشت.

عشق به قدرت در اثر اعمال آن افزایش پیدا می‌کند و این قاعده نسبت به قدرت‌های کمتر و یا زیادتر قابل تعمیم است. قبل از سال ۱۹۱۴ هنگامی که زنان توانمند عده‌ای خدمتگذار داشتند در چنین شرایطی احساس لذت و مسرت ایشان در مورد اعمال قدرت نسبت به خدمتگذاران با توجه به افزایش سن پیوسته افزایش پیدا می‌کرد (Ibid). همچنین است در حکومت‌های استبدادی که صاحبان قدرت و نفوذ با احساس مسرت از قدرت‌های مکتسبه پیوسته بر جور و بیدادگری خودشان می‌افزایند و چون اعمال قدرت و نفوذ بر افراد بشر الزاماً به خاطر انجام کارهایی است که از آن سر باز می‌زنند، بنابراین کارفرما که عشق به قدرت دارد به عوض لذت و خوشی دچار درد و رنج می‌شود. اگر کارمندی برای خروج از اداره در ساعات مجاز، از رئیس خود کسب اجازه نماید او بنا بر حس قدرت‌طلبی در این مورد مخالفت را بر موافقت ترجیح می‌دهد و چنانچه نیازمند به اخذ پروانه ساختمان باشیم در این مورد کارمند مربوطه به دادن پاسخ منفی بیش از جواب مثبت لذت می‌برد. بدین سبب است که عشق به قدرت به یک انگیزه خطرناک مبدل می‌شود.

قدرت‌طلبی از جهات دیگر بسیار مطلوب و پسندیده است. در جایی که محرک عمده دانش‌پژوهی همان عشق به قدرت است و همچنین کلیه پیشرفت‌های تکنیک علمی بر همین اساس متکی است. در سیاست هم یک فرد اصلاح‌طلب همانند یک حاکم مطلق شیفته قدرت-طلبی است و این اشتباه محض است که حس قدرت‌طلبی را به عنوان یک انگیزه تقبیح نمایند. اعم از اینکه این انگیزه شما را به اقدامات سودمند و یا اعمالی زیان‌بخش رهبری کند، در هر حال به سیستم اجتماعی و استعداد شما بستگی دارد. چنانچه استعداد شما نظری و یا فنی باشد در این صورت شما به دانش و اصول فنی کمک نموده و الزاماً فعالیت‌های شما سودمند خواهد بود. اگر شما یک سیاستمدار باشید ممکن است تحت تأثیر انگیزه کسب قدرت واقع شوید و لیکن به طور کلی از نظر تثبیت وضع امور، این انگیزه با امیالی رابطه پیدا می‌کند که شما به عللی آن را بهتر از وضع موجود می‌دانید (Haslman; op.cit, 67). به نظر این گفته چندان مطلوب به نظر نمی‌رسد چون آنچه در دانش‌پژوهی محرک است کسب علم و لذت از پیشرفت علمی شخص است که یک موفقیت برای او محسوب می‌شود چون عملاً همانطور که پیشتر گفته شد ثروت و قدرت یکی نیستند پیشرفت علمی و قدرت نیز موازی هم نیستند. مثلاً آیا انیشتین که یک اندیشمند بزرگ تاریخ بشری محسوب می‌شود قدرت هیتلر را داشت؟ بنابراین، در قریب به اتفاق زمینه‌ها و در سیاست بطور قطع حس قدرت‌طلبی نتایج زیانباری به بار خواهد آورد و دانش‌پژوهی و پیشرفت علمی در این وادی نمی‌گنجد. سیاستمدار به خاطر آن که جزء اکثریت باشد ممکن است پیوسته موقعیت خود را تغییر دهد و لیکن سلیقه اکثریت سیاستمداران این است که همان "خود" باقی بمانند و از این جهت انگیزه کسب قدرت را تابع این سلیقه می‌دانند. انگیزه کسب قدرت

خالص، حتی الامکان در طبقات مختلف مردم یافت می‌گردد. یک افسر نظامی که به خاطر کسب شهرت و مال به کسوت نظامی گری درمی‌آید، از این جمله است و ناپلئون نمونه بارز آن بود. ناپلئون در مورد برتری فرانسه بر جزیره کُرسیکا^۱ ایدئولوژی خاصی نداشت زیرا اگر به امپراتوری جزیره کرسیکا برگزیده می‌شد در آن صورت شخصیت وی آنچنان که از جهت فرانسوی بودن مورد توجه بود هیچ‌گاه شناخته نمی‌شد (راسل، ۱۳۷۱، ۱۱۴). مع‌الوصف این قبیل افراد هیچ‌گاه نمونه‌های صددرصد خالص نیستند. از آن جهت که از نخوت و غرور بهره‌ای گرفته‌اند. خالص‌ترین نوع، قدرتی است که در پشت پرده قرار گرفته و خود را ظاهر نمی‌کند بلکه فقط با اندیشه‌های نهایی دلخوش است. این عروسک‌ها و یا افراد دست‌نشانده کمتر می‌دانند چه کسی ریسمان را می‌کشد.

۲-۵) هیجان

تجربه نشان می‌دهد که رهایی از خستگی تقریباً یکی از آرمان‌های نیرومند انسان به شمار می‌رود. زمانیکه سفیدپوستان برای نخستین بار با برخی از افراد قبایل بومی تعامل برقرار کردند آنان را با پیشکشی هدایا مورد محبت قرار دادند، ابتدا انجیل و آنگاه عقاید خود را تحمیل کردند ولی باید گفت که اغلب بومیان با بی‌تفاوتی و بی‌علاقگی از این هدایا استقبال نمودند. در میان ارمغان‌هایی که به آنها داده شده بود نوشابه‌های الکلی مسموم‌کننده بیش از همه چیز برای آنان دارای اهمیت و ارزش بود. زیرا نوشابه‌های مذکور برای نخستین بار در زندگی آنان و برای لحظاتی کوتاه سکرآور بود و آنها را در عالم خلسه می‌برد و دچار توهم می‌کرد و لذت را بر ممت به آنان نشان می‌داد. سرخ‌پوستان تا آن زمان تحت تأثیر سفیدپوستان واقع نشده بودند. همواره به استعمال پپ معتاد بودند و چنان به آن پُک می‌زدند که یکباره از هوش می‌رفتند و از خود بیخود می‌شدند و همین که هیجان آنها در اثر نیکوتین به وجود آمده بود برطرف می‌گشت؛ سخنان یک میهن‌پرست بار دیگر آنان را به مقصد حمله و تجاوز به قبیله مجاور بر می‌انگیخت. بنظر می‌رسد که حالت روحی و دماغی ما منطبق با دورانی است که بشر از طریق شکار امرار معاش می‌نمود و یا آن زمان که انسان با استفاده از سلاح‌های اولیه تمام روز را به امید تهیه غذای شب به دنبال شکار خود صرف می‌کرد و هنگامی که در پایان روز لاشه شکار را با پیروزی به درون غار می‌برد، آنگاه در خستگی فرو می‌رفت و در حالیکه همسرش خود را برای پختن غذا آماده می‌ساخت، مرد خواب‌آلود در حالی که بوی طعام دماغ او را پر کرده بود از درد استخوان رنج می‌برد و سرانجام پس از صرف غذا به خواب عمیق فرو می‌رفت. در چنین شرایطی برای رفع خستگی مجال و نیرویی باقی نمی‌ماند اما وقتی به کشاورزی پرداخت تمام کارهای سنگین مزرعه را به زنش

واگذار کرد و آنگاه می‌توانست درباره غرور و افتخار زندگی بشری، مکاتب فلسفی و اساطیر و زوایای زندگی آینده‌ای که او پیوسته بتواند برای شکار گراز وحشی، غور نماید. حالت روحی و دماغی ما برای کارهای بسیار دشوار جسمی متناسب است (Fry; 2012, 3). هر کدام از ما انسانها در دوران جوانی ممکن است کیلومترها را پیاده طی کنیم و زمان رسیدن به منزل از خستگی و آرامشی که نتیجه هیجان حاصل از فعالیت بدنی بوده به خواب برویم. لیکن زندگی امروزه با این نوع قواعد طبیعی و جسمی منطبق نمی‌باشد.

نکته مهم راجع به هیجان آن است که انواعی از آن مضرّ و زیان‌بخش می‌باشد. کسانی که نمی‌توانند از زیاده‌روی در شرب الکل و یا قماربازی (در جوامعی که منع قانونی ندارد) خودداری نمایند، دچار عواقب زیان‌بخش آن خواهند شد. در مواقع تجمع و ازدحام مردم به ویژه در مواردی که نزاع و زد و خوردهایی به وقوع می‌پیوندد فساد آن محسوس می‌باشد. احتیاج به هیجانان به قدری عمیق است که اگر معبری صحیح برای ارضای آنها یافت نشود از راه‌های انحرافی و مضرّ ظاهر می‌شوند. در شرایط کنونی راه‌های مجاز در زمینه فعالیت ورزشی و مسایل سیاسی در چارچوب قانون اساسی جوامع مختلف وجود دارد. اما اینها کافی به نظر نمی‌رسند. مخصوصاً از لحاظ امور سیاسی که فوق‌العاده مهیج و در عین حال زیان‌بخش است. زندگی شهرنشینی روی هم رفته ملایم شده است و اگر ثابت باقی بماند در این صورت بایستی راه‌های بدون زیان برای انگیزه‌هایی که اجداد ما را در مورد شکار راضی نگه می‌داشته، تهیه و فراهم نماییم. کسانی که وارد عرصه‌های سیاسی می‌شوند و این هیجان جسمی و روانی آنها تخلیه نگردیده، متأسفانه آن را در جهت وحشیانه‌ای به کار گرفته و موجب تعرض به آزادی‌ها و نقض حقوق افراد جامعه شده و از این طریق هیجان نامتعارف و مضرّی به لحاظ انسانی تجربه و این امر در طول ادوار تاریخی و نسل‌های آتی بشری بازتولید می‌گردد. «من گمان می‌کنم هر یک از شهرهای بزرگ باید با آبشارهای مصنوعی مجهز شوند تا مردم با قایق‌های خیلی ظریف از آنجا فرود آیند. هرکس از اقدامات احتیاطی در زمینه بروز جنگ پشتیبانی نماید باید روزی دو ساعت وقت خود را با این هیولاهای شگفت‌انگیز بگذراند. ایجاد و تهیه راه‌های سودمند به خاطر عشق به هیجان مستلزم تحمل رنج و زحمات زیاد است. در جهان چیزی مهیج‌تر از لحظه اکتشاف یا اختراع نیست و عده کثیری از مردم بیش از آنچه گمان می‌رود، می‌توانند از این‌گونه لحظات تجربه کسب نمایند» (Ibid).

۲-۶) بیم و نفرت

دو نوع تغییرات نفسانی که با بسیاری از انگیزه‌های سیاسی رابطه نزدیک دارند عبارتند از: بیم و نفرت. که متأسفانه انسان استعداد قبول آنها را دارد. طبیعی است از هر چه که بیمناک هستیم، متنفریم و بسیار اتفاق می‌افتد (گرچه همیشه این طور نیست) چیزی که مورد نفرت ما

است از آن می‌ترسیم. انسان اولیه به طور کلی از آنچه در نظرش مجهول بوده بیم و نفرت داشته است. جامعه آنها ابتدا از عده معدودی تشکیل شده بود و همه با کمال دوستی با یکدیگر رفتار می‌نمودند مگر آنکه به عللی در میان آنها نزاع و خصومتی روی می‌داد و قبایل دیگر بالقوه یا بالفعل دشمن محسوب می‌شدند. بطور کلی که اگر یکی از آنها احیاناً منحرف و گمراه می‌گردید، کشته می‌شد. افراد بیگانه به طور کلی یا مطرود، یا بر طبق سنن و شرایط زمانی با آنها مبارزه می‌شد. همین مکانیزم ابتدایی است که هنوز هم بر واکنش‌های غریزی ما نسبت به ملل بیگانه تسلط دارد. شخصی که هیچ مسافرت نکرده بیگانگان را به همان چشمی می‌نگرد که یک وحشی، قبیله مخالف را می‌نگرد و لیکن شخص سفر کرده و یا کسی که به سیاست بین‌المللی آشنایی دارد می‌داند که اگر حزب و یا دسته وابسته به او خواسته باشد در مسیر ترقی و خوشبختی گام بردارد باید تا اندازه‌ای با دستجات دیگر تماس و معاشرت داشته باشد (فرامکین، ۱۳۹۶، ۳۷). انسان ممکن است زمین و خاک را نیز دشمن بدارد از آن جهت که از روی بخل و اکراه وسایل معاش شما را فرآهم می‌نماید. شما ممکن است به طور کلی طبیعت را دشمن خود بدانید و به خاطر غلبه بر آن زندگی بشر را صحنه نبرد فرض نمایید. اگر مردم با این طرز فکر به مظاهر زندگی بنگرند در این صورت امکان همکاری برای نژاد بشر سهل و آسان می‌گردد و چنانچه مدرسه‌ها، مطبوعات و شخصیت‌های سیاسی برای رسیدن به این هدف فداکاری کنند مردم به آسانی خواهد توانست به این نحوه زندگی آشنا شود. و لیکن مدرسه‌ها وطن‌پرستی را تعلیم نمی‌دهند، جراید نیز در تحریک هیجان و احساسات مردم ساکت هستند و رجال سیاسی نیز از انتخاب مجدد خود بی‌خبرند. بنابراین، هیچ یک از این سه عامل نمی‌تواند بشر را از کشتار دو جانبه نجات دهد.

مبارزه با ترس به دو طریق ممکن است. یکی از نظر کاهش مخاطرات خارجی و دیگری پرورش حس تحمل و بردباری. قسمت دوم به استثنای مواقعی که اقدامات فوری ضروری است قابل تقویت می‌باشد. در نتیجه ما باید افکار خود را از علت ترس برکنار نگاه داریم. غلبه بر ترس دارای اهمیت فراوان است. ترس به خودی خود باعث خفت و زبونی است و به آسانی تبدیل به وسواس می‌گردد و بعد از آن سبب پیدایش نفرت از آنچه که می‌ترسیم گشته و سرانجام به ظلم و بیدادگری منتهی می‌شود. در جامعه هیچ چیز مانند امنیت، اثر نیکو بر انسان باقی نمی‌گذارد. هرگاه برای برطرف ساختن بیم از جنگ یک روش بین‌المللی اتخاذ شود در این صورت اصلاح و پیشرفت وضع روحیه مردم همه روزه بیشتر و سریع‌تر خواهد بود. اکنون ترس و هراس، جهان را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. بمب اتمی و جنگ میکروبی که ممکن است بوسیله سرمایه‌داران و کمونیست‌های تبه‌کار به کار برده شود، واشنگتن و کرم‌لین را به لرزه درآورده و هر لحظه افراد جامعه را به سوی نابودی می‌کشاند. اگر طالب اصلاح و بهبود وضع امور باشیم لازم

است در درجه اول برای رفع بیم و نفرت راه‌حل کلی پیدا کنیم. در حال حاضر جهان دستخوش تعارض ایدئولوژی‌های متضاد شده و یکی از علل آشکار این تعارض میل به پیروزی ایدئولوژی ما و شکست ایدئولوژی دیگران است (همان). از نمونه‌های تنفر در دنیای امروزه در بازی‌های سیاسی و حکومتی که هر لحظه ممکن است جنگ اتمی را در پی داشته باشد ° کما اینکه در کشورهایی مثل افغانستان، سوریه، عراق، یمن، لیبی و... این امر به وضوح مشاهده می‌گردد که قدرت‌های سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای و جهانی این کشورها را محل زورآزمایی خود و عامل کشتار و آوارگی و بی‌خانمانی و ویرانی خانه و کاشانه مردم این کشورها نموده‌اند ° می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: نفرت و اختلافات ایدئولوژیکی آمریکا و روسیه، ایران و عربستان، کره شمالی و جنوبی و... در مقابل این انگیزه‌های مشوق انجام اعمال مضر، انگیزه‌هایی وجود دارند که در صورت تقویت آنها می‌توان داعی بد را کنترل و به مسیر صحیح خود هدایت کرد از آن جمله: نوع دوستی، همدردی، همکاری، احساس مسئولیت و... که ایجاد حس مسئولیت و اعمال ضمانت اجرای قوی بر آن، در راستای جلوگیری از اعمال و اجرای بی‌رویه احساسات بشری، تا حدودی این انگیزه‌ها را تحت کنترل جامعه عدالت‌خواه بشری در خواهد آورد.

نتیجه‌گیری

بنابر آنچه گفته شد؛ جرم دولتی اقدامات غیرقانونی، ضداجتماعی و ظالمانه‌ای هستند که به نفع دولت‌ها یا نهادهای دولتی و نه برای سود و نفع فردی ارتکاب می‌یابند. این رفتارها از گروهی سر می‌زند که جامعه طی یک قرارداد اجتماعی نامحسوس مدیریت کردن، حمایت و حراست، حفظ منافع جمعی و فردی، تأمین امنیت، ایجاد رفاه و آسایش، احترام به آزادی‌های فردی و جمعی را به آن واگذار کرده است. با این وصف، زمانیکه این نهاد رفتاری مرتکب می‌شود که نه تنها نشانی از عدم انجام وظایف محوله ندارد، بلکه کاملاً عکس آن رفتار می‌کند. بدین معنی که همه آن حقوقی که طی قرارداد اجتماعی حفظ و حراست از آنها را برعهده گرفته است که از آنها در مقابل تعرض دیگران ممانعت بعمل آورد؛ خود بانی و عامل نقض آن حقوق می‌باشد. ویژگی‌ها و احساسات و فاکتورهای روان‌شناختی‌ای وجود دارد که اگر در راه و مسیر درست و معمول خود قرار نگیرند، منجر به این رفتارهای ضد انسانی خواهند گردید. همان ویژگی‌هایی که مبنای اخلاقی - روان‌شناختی جرم دولتی محسوب می‌گردند. از جمله اینها: حس مال‌اندوزی، حس رقابت، غرور و خودبینی، عشق به قدرت، هیجان و بیم و نفرت. این غرایز در صورت انحراف از مسیر اصلی برای یک سیاست‌مدار و یا مجموعه‌ای از سیاست‌مداران بعنوان یک حکومت، آثار و پیامدهای مخربی بر سلامت اجتماعی، روانی، جسمی، محیطی و فردی شهروندان یک جامعه خواهند گردید. آثاری مانند: بی‌اعتمادی نسبت به حکومت و حتی به دیگر

افراد جامعه، حس ناامنی مداوم، احساس بی‌عدالتی، ناراحتی‌های روانی مانند افسردگی، افزایش میزان خودکشی، تنش‌های سیاسی و اجتماعی، افزایش خشونت و درگیری‌های فیزیکی و... که سلامت اخلاقی و اجتماعی کشور را دچار اختلال نموده و جامعه را به سوی نابودی و بحران سوق خواهد داد. در این راستا نوع حکومت در میزان ارتکاب جرم دولتی و نحوه برخورد با عاملان این جرایم می‌تواند متفاوت باشد. یک حکومت فردگرا که حقوق فردی، منفعت افراد، آزادی‌های اساسی، محدودیت قدرت دولت از اصول بنیادین آن می‌باشد، بطور محسوسی در پی کاستن از قدرت و سلطه مطلق حکومت است و به لحاظ تئوریک آمادگی بیشتری برای ممنوعیت رفتارهای دولتی دارد. اما یک حکومت جمعگرا به بهانه اصول ایثولوژیک خود، مانند منفعت جمعی، امنیت اجتماعی، مصلحت عمومی و گستردگی اقتدار دولت، همواره در راستای نقض حقوق شهروندان عمل نموده و امکان نظری اینکه بتواند با رفتارهای دولتی که سلامت اجتماعی افراد جامعه را تخدیش می‌کند، برخورد نماید بسیار اندک و حتی در حد غیرممکن می‌باشد. بر همین اساس، جهت مقابله با رفتارهای دولتی ناقض حقوق شهروندان و تأثیرگذار بر سلامت اخلاقی، اجتماعی و روانی آنها، باید مدل حکومتی و مکتب فکری که مبانی ایدئولوژیکی بهتری جهت حفظ و حراست از حقوق افراد جامعه را پایه مدیریت خود قرار داده، جهت حاکمیت و انجام وظایف مدبرانه در جامعه پایه‌گذاری نمود.

فهرست منابع

الف) فارسی

۱. آریلاستر، آنتونی. (۱۳۹۱). لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ پنجم
۲. ابوالفتحی، محمد و مختار نوری. (۱۳۹۱). «جامعه‌گرایان و نقد فردگرایی و بی طرفی دولت لیبرال»، دو فصلنامه غرب‌شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال سوم، شماره دوم
۳. ارسطو، محمدجواد. (۱۳۹۱). نگاهی به مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی ایران، قم، انتشارات بوستان کتاب
۴. احمدی، سید محمدصادق و محمد شمعی. (۱۳۹۵). «نظارت پیشگیرانه دولت: تقابل امنیت و آزادی»، فصلنامه راهبرد، سال بیست و پنجم، شماره ۷۹
۵. اسپیندی، مارینا. (۱۳۸۵). «پیرامون امکان ارتکاب جرم از سوی دولت و مسئولیت کیفری او»، ترجمه سیدعلی هنجنی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۴
۶. استوارت، همیش. (۱۳۹۲). محدوده اصل زیان، ترجمه علی شجاعی، دایره‌المعارف علوم جنایی، مجموعه مقاله‌ها، زیرنظر: علی حسین نجفی ابرندآبادی؛ تهران، نشر میزان، چاپ نخست
۷. اسمارت، بری. (۱۳۸۵). میشل فوکو. ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران، نشر اختران
۸. اشتراوس، لئو. (۱۳۹۳). حقوق طبیعی و تاریخ، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات آگاه، چاپ سوم
۹. افروغ، عماد. (۱۳۹۵). حقوق شهروندی و عدالت، تهران، انتشارات سوره مهر، چاپ دوم
۱۰. راسل، برتراند. (۱۳۴۹). اخلاق و سیاست در جامعه، ترجمه محمود حیدریان، تهران، انتشارات بابک
۱۱. راسل، برتراند. (۱۳۴۵). قدرت، ترجمه نجف دریابندری، تهران، انتشارات خوارزمی
۱۲. عالم، عبدالرحمن. (۱۳۷۶). بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، چاپ سوم
۱۳. فرامکین، دیوید. (۱۳۹۶). صلح کردند که جنگ بماند: چگونگی فروپاشی امپراتوری عثمانی و برآمدن خاورمیانه جدید، ترجمه داورد حیدری و مفید علیزاده، تهران، نشر دنیای اقتصاد، چاپ اول
۱۴. قماش، سعید. (۱۳۸۹). «بنیادهای جرم‌انگاری در حقوق کیفری نوین»، فصلنامه حقوق اسلامی، سال هفتم، شماره ۲۴
۱۵. قماش، سعید. (۱۳۹۰). «کرامت انسانی راهبرد نوین سیاست جنایی»، آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره جدید، شماره ۱
۱۶. قورچی بیگی، مجید. (۱۳۹۰). جرم‌شناسی جرایم دولتی: از غفلت جرم‌شناسی تا جرم‌شناسی آینده‌نگر، در کتاب مجموعه مقالات نکوداشت دکتر حسن دادبان، تهران، جلد دوم
۱۷. کیملیکا، ویل. (۱۳۹۶). درآمدی بر فلسفه سیاسی معاصر، ترجمه میثم بادامچی و محمد مباشری، تهران، نگاه معاصر، چاپ اول

ب) انگلیسی

18. Chambliss, W. J, Michalowski, R. J., and Kramer, R. C. (2010). State Crime in the Global Age, Willan Publishing
19. Chambliss, W.J. (2001). Power, politics, and crime. Boulder, CO: Westview Press.
20. Chomsky, N. (2003). Hegemony or Survival: America s Quest for Global Dominance, New York: Metropolitan Books.
21. Fry, G. Quentin. (2012). Psychology of Power; Nova Science Publishers
22. Hudson, E. W. (2008). The Libertarian Illusion; Ideology, Public Policy, and the Assault on the Common Good. Washington, DC; CQ Press
23. Haslman, S. Alexander, Reicher, D. Stephen & Michael J. Platow. (2011). The new psychology of Leadership; psychology press
24. Klein, E. (2017). Developing Minds: Psychology, neoliberalism and power. Routledge Taylor & Francis group: London and New York.
25. Rose, Nikolas. (2001). Psychology, power and personhood; Cambridge University Press.

